



سیره ی قرآنی امام علی (علیه السلام) در اتحاد و انسجام اسلامی

آیه الله سید جمال الدین دین پور

۱۴

مقدمه

بعد از ارتحال پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، علی (علیه السلام) معتقد بودند که خلافت از آن اوست و پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در موارد متعدد او را از سوی خدا به خلافت منصوب فرموده است*، ولی گروهی از صحابه در سقیفه ی بنی ساعده گرد آمدند، و خلاف حکم صریح الهی در غدیر خم و سفارش های مستمر و مؤکد رسول الله (ص) به انتخاب خلیفه پرداختند. وقتی امیر المؤمنین علی (علیه السلام) متوجه این توطئه شدند، به طور صریح و قاطع دلیل های خود را بیان فرمود، ولی پس از آنکه خلافت بر ابوبکر استقرار یافت، امیر المؤمنین علی (علیه السلام) چه برخوردی داشت؟ در طول بیست و پنج سالی که

*حقیقت غدیر خم و انتصاب امیر المؤمنین علی (ع) به امامت و جانشینی رسول الله (ص) مورد اتفاق شیعه و اهل سنت می باشد

خلفای سه گانه بر مسلمین حکم راندند، سیره ی آن حضرت چه بود؟ ما در این مقاله در جستجوی سیره آن بزرگوار هستیم تا سرمشقی برای اتحاد و انسجام اسلامی باشد.

وحدت اسلامی

بعضی معتقدند که بحث وحدت اسلامی یکی بحث جدی و حقیقی نمی تواند باشد و آنچه مطرح است مباحث صوری و تبلیغاتی است که البته مشکل گشا نیست.. و تنها مراسمی است که برای پیشرفت سیاست مملکت برگزار می شود؛ زیرا لزوم طرفداری و پیروی از حق و مبارزه و مخالفت با باطل امری لازم است و نیز حق و باطل دیروز و امروز ندارد. اگر خلافت بلافصل علی (علیه السلام) حق است باید از آن جانبداری و با طرف مقابل که باطل است مبارزه و مخالفت کرد. در غیر این صورت ما منافق بوده از حریم اسلام و ایمان خارج خواهیم شد. بنابراین وحدت اسلامی عملاً چیزی نیست که دردی را دوا کند. این مطلبی است که بعضی ها به صراحت و بعضی ها به کنایه مطرح می سازند. ولی پس از دقت، و مطالعه آن هم در فضایی سالم و خالی از پیشداوری روشن می شود که چنین نیست.

گستره حق و باطل

مسئله حق و باطل منحصر به یک موضوع نیست، بلکه انسان در زندگی روزمره با دهها

مورد از حق و باطل روبه رو می شود که باید همه آنها را لحاظ کرده، با شناخت «اولویتها» و مراتب آن عمل کند.

این طور نیست که ما همیشه با یک مساله درباره حق و باطل روبه رو باشیم، بلکه معمولاً زندگی اجتماعی همواره مجموعه ای از مسائل متعدد حق و باطل است که رو در روی هم قرار می گیرند. هنر آن است که (الأهم فالأهم) را رعایت کرده اولویت ها را مد نظر داشته باشیم و به طور کلی جمع بین حقوق نماییم که در این صورت قهراً باطل کنار خواهد رفت؛ مثلاً انسانی که قلب او در معرض خطر است، و دندان او هم نیاز به معالجه دارد اولویت با سلامت قلب است و در سلامتی قلب است که می توان دندان را هم معالجه کرد.

حداقل دو مورد از حق و باطل در جریان زندگی امروز ما مطرح است: یکی بحث امامت و خلافت بلافصل پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) که در آن حقی و باطلی وجود دارد، و دیگری حمله و هجوم دشمن بر جامعه اسلامی و مسلمانان، که به سرنگونی و نابودی و از بین رفتن عزت و شرف آنان منجر می شود، یعنی برای دشمن مشترک تفاوتی بین شیعه و سنی نیست، آنچه برای او مهم است جوامع اسلامی است که پیروان پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) تمرکز و قدرت سیاسی، اجتماعی پیدا نکنند تا سیادت و آقایی استعمار سرجای خود محفوظ بماند و بتواند بر آنها

حکومت و ریاست کند و از منابع زرخیز و نیروی انسانی آنها بهره گیرد و دنیای خود را آباد سازد. پس مادر برابر دو حق و دو باطل قرار گرفته ایم: ۱- امامت و خلافت بلا فصل از کیست؟ ۲- در برابر تهاجم دشمن مشترک دست به دست هم بدهیم یا پنجه بر روی هم بکشیم؟ اولویت و ضرورت عقلی و حق مطلق ایجاب می کند که مسلمانان در پرتو مشترکات مهم و اصیل مانند: توحید، نبوت، معاد، قرآن و کعبه متحد شده و استعمار را که دشمن کهنه و خطرناک آنهاست و کمر به نابودی آنان بسته است، از خانه بیرون کنند و با یکپارچگی و اخوت اسلامی و با تمام توان به نبرد با کفار و مشرکین بشتابند تا کیان خود را حفظ کرده، عزت و شرف خود را از دستبرد آنها نگهدارند و جامعه ای آباد و مترقی به وجود آورند و در کنار هم مهربانانه زندگی کنند، و آنگاه زمینه های بحث علمی و کلامی را در محیطی سالم و دور از تحریکات دشمن و جدل های جاهلانه فراهم سازند تا هر کس که در جستجوی حق است بتواند با توجه به منابع اصیل و دست نخورده، حق را یافته و بدان سر بسپرد. چنانچه هیچ یک از طرفین نتوانستند یکدیگر را مجاب کنند و قانع نمایند، لا اقل بتوانند در کنار هم زندگی کنند. این چه روشی است که اگر دو فقیه در موردی اختلاف داشتند چوب تکفیر و کینه توزی را بردارند و بر سر هم بکوبند؟ به حکم عقل و سیره و روش عقلا، باید لا اقل برای ادامه زندگی متحد شد.

مساله وحدت اسلامی یک مساله جدی و صد درصد حقیقی و واقعی است، نه مراسم و اموری ظاهری و تبلیغاتی! دعوت به اتحاد و انسجام اسلامی نه تنها واقعی و حقیقی است بلکه یکی از مهمترین مصادیق حق و بلکه «احقاق حق» است و از نظر اولویت مقدم بر کلیه مباحث حق و باطل از لحاظ، کلامی و تاریخی می باشد. یعنی اگر ما نتوانستیم بر سر مساله ی ولایت و خلافت بلا فصل کنار بیاییم و هیچ کدام نتوانست طرف مقابل را قانع کند، آن را می گذاریم برای روز قیامت تا هر کس خودش در برابر خداوند جوابگو باشد و دیگر در این باره بحث نمی کنیم و نیز کینه برادر مسلمان را هم به دل نمی گیریم.

سیره ی علوی (علیه السلام) در اتحاد ملی و انسجام اسلامی

نگاهی به زندگی علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) و تلاش آن حضرت برای حفظ وحدت مسلمانان فضیلتی دیگر بر کتاب فضایل آن حضرت می افزاید.

با اینکه امام (علیه السلام) خود را در امر خلافت محق و اولی می دانست و در آغاز تلاش کرد که مهاجر و انصار را در آن مسیری که درست می دانست هدایت کند، ولی پس از «سقیفه بنی ساعده» که عده ای با شکل خاصی ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند، در مرحله اول آن

تشخیص وظیفه

تشخیص وظیفه و عمل بدان در این مرحله، بسیار حساس و مهم بود و نیاز به آگاهی گسترده و اطلاعات کامل از جهان اسلام و اوضاع سیاسی مرکز خلافت و سایر بلاد داشت و علاوه بر آگاهی از وضعیت مخالفین داخلی و کشورهای همجوار و آنها که در کمین حمله به اسلام بودند و قصد براندازی آن را داشتند، شجاعت و شهامت بسیار زیادی را در تصمیم و اجرا می‌طلبید. تشخیص مصلحت اسلام اگر بر جنگ و لشکر کشی باشد بسیار آسان‌تر از آن است که سیاست سکوت و تحمل را پیشه کنند. در آن موقعیت از طرفی عده‌ای هم در جستجوی مقام و مطامع مادی بودند و همواره در این اندیشه که کار را از دست رهبری خارج کنند و با ترفندهایی زمینه‌های کاذب نظامی را به وجود آورند تا به اهداف خود برسند، ایستادن در برابر اینها هم دست کمی از تشخیص و عمل نداشت و احیاناً مشکل‌تر نیز بود.

در هر صورت امام (علیه السلام) در این موقعیت فرمود: «صبر در این زمان با عقل سازگارتر است تا دست به شمشیر زدن»^۳ به هر صورت بحران روزهای اول خلافت با تدبیر امام (علیه السلام) و صبر و تحمل آن بزرگوار سپری شد و آن حضرت در این دوره یکی از بزرگترین مصائب را نیز گذارند و آن شهادت همسر بزرگوارش فاطمه (علیها السلام) بود که می‌توان

حضرت از برخورد و درگیری جلوگیری فرمود، با اینکه بعضی از بزرگان صحابه از آن حضرت خواستند که برای احقاق حق خود قیام کند، امام علی (علیه السلام) بدون کمترین تردید، این پیشنهاد را رد کرد و حتی به بیعت آنها با خود اجازه نفرمود. ابوسفیان با جمعی نزد عباس بن عبد المطلب عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت و نگرانی خود را از انتقال خلافت از «بنی هاشم» به «بنی تمیم» و بعد به «بنی عدی» که خلیفه دوم از آنها بود، ابراز داشت و به او گفت: برخیز تا نزد علی برویم و با او بیعت کنیم و چون تو عموی پیامبر هستی و قریش هم سخنان مرا پذیرا است هر کس با ما مخالفت کند او را می‌کشیم. پس با جمعی اتفاق کرده نزد آن حضرت آمدند تا با او بیعت کنند، امیر المومنین علی (علیه السلام) چون می‌دانست منظور ابوسفیان ایجاد اختلاف و فساد میان مسلمانان است، چنین فرمود: «ایها الناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة... هذا ماء اجن و لقمه یغص بها اکلها، و معجبتی الثمرة لغير وقت ایناعها کالزراع بغير ارضه...»^۲

ای مردم موجهای فتنه و فساد را با کشتی‌های نجات شکافته از آنها عبور کنید... این آبی است گندیده و لقمه‌ای که گلوی خورنده‌اش را می‌فشارد. آن کس که میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر، زراعت کند.

گفت قربانی این حوادث گردید.

کعبه مقدس و درون جامعه و خانواده‌ها پاک کرده و ندای توحید و یکتاپرستی را در اقصی نقاط عالم منتشر ساخته است، این وجهه و این کیان مقدس باید استقرار یابد و عمق بگیرد، لذا فرمود: «لقد علمتم انی احقُّ بها من غیرى ووالله لاسلمن ماسلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة»^۴. «شما می دانید که من از دیگران به خلافت سزاوارترم و سوگند به خدا تا امور مسلمانان به سامان باشد و جز بر من ستمی روا ندارند، من نیز به مسالمت خواهم زیست». جامعه اسلامی و کیان مسلمانان، آن قدر مهم است که آن حضرت برای حفظ آن از حق خود می گذرد.

در این مرحله بعضی از دوستان نادان و دشمنان دانا در صدد بودند که حضرت را از مسیر خود باز دارند و با پرسش هایی که از آن حضرت می نمودند، سعی داشتند او را تحریک کنند تا دست از وحدت اسلامی بردارد، ولی امام علی (علیه السلام) در جواب آنها می فرمود:

«فان ترتفع عنا وعنهم محن البلوی احملهم من الحق علی محضه و ان تکن الاخری^۵ فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون»^۶

تعبیر امام (علیه السلام) بسیار تعبیر مناسب و وحدت آفرینی است در مقابل تعبیر سوال کننده که بسیار تحریک کننده است. کلمات «عنا» و «عنهم» خود و آنها را در یک ردیف قرار دادن است می فرماید: «محن البلوی» به تعبیر

درک موقعیت‌ها

چند ماهی از ارتحال پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله وسلم) گذشت و خلافت در مسیر جدید حرکت خود را شروع کرد. هنوز سایه تعلیم و تربیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و جو اسلامی وجود داشت و خلفا نمی توانستند بر خلاف آن جو حرکت کنند، به طور طبیعی مسائل و مشکلات سیاسی و نظام پیش می آمد و آنها در موارد متعدد و مهم ناگزیر به امام علی (علیه السلام) مراجعه و نظر خواهی می کردند و حل مشکل را می خواستند. در این مرحله معمولاً دو نظر وجود دارد: یکی آنکه وقتی کسی در راس حکومت نیست دخالت و نظر دادن او معنی ندارد و مخصوصاً اگر با وی مخالفت شده باشد از ابراز نظرهای مساعد خودداری می کند، چون مسوولیتی متوجه او نیست، نظر دوم آن است که مسوولیت و وظیفه الهی منحصر به این نیست که انسان در رأس مسوولیت و یا عهده دار مقام و عنوانی باشد، بلکه در جامعه اسلامی ولو افراد غیر مستحق هم عهده دار کاری باشند. باید حوزه اسلام و کیان جامعه‌ی اسلامی حفظ شود و مصون بماند. در این مرحله امام علی (علیه السلام) می دانست که در هر صورت پس از دوران شرک و کفر جاهلی، حکومت اسلامی تشکیل شده و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تمامی مظاهر شرک و کفر را از

امروز یعنی اگر مشکل ما و ایشان حل شد من جامعه را به راه حق و مسیر دقیق سعادت رهبری خواهم کرد و اگر نشد حسرتی بر آن ندارم، خداوند بدانچه دیگران انجام می دهند دانا است.

حفظ نظام و جامعه اسلامی

آنچه باید پابرجا بماند نظام و جامعه اسلامی است، البته هرچه زمامدار از صلاحیت و علم و تقوای بیشتر برخوردار باشد، امت به همان درجه رشد خواهد کرد و عدالت و تقوا در جامعه حاکم خواهد شد، ولی در هر صورت برپایی نظام اسلامی و به وجود آمدن جو الهی در مقایسه با حاکمیت کفر و شرک اولویت و ضرورت دارد، زیرا در چنین نظامی زمینه‌های تکامل و رسیدن به حق بسیار نزدیکتر است تا جوامع دیگر، لذا باید در هر صورت آن را حفظ کرد.

در زمان حیات خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) هم این نکته مورد توجه بود و با اینکه حضرت از باطن افراد مطلع بود، ولی با آنها طبق ظواهر عمل می کرد تا پایه‌های حکومت اسلامی را برقرار ساخت. کوتاه سخن آنکه وقتی نظام و جامعه اسلامی تبلور پیدا کند، خواه ناخواه، شخص در آن عنوان محافظ و مدیر را پیدا خواهد کرد و دیگر شخص بر نظام حاکم نیست، بلکه نظام بر افراد حاکم خواهد شد و مردم باید خود را با نظام هماهنگ سازند. پس از آنکه خلیفه دوم با آن حضرت در مورد حضور

شخص خود در جبهه جنگ مشورت کرد، امام (علیه السلام) او را منع کرد و چنین فرمود: موقعیت مسوول مملکت، موقعیت نظام است که موجب جمع و نگهداری جامعه است، اگر رشته نظام قطع شود و از بین برود جمع آوری دوباره‌ی آن مشکل و یانشدنی است، و عرب امروز گر چه کم اند، ولی به سبب اسلام، زیاد و نیرومندند و با اجتماع و اتحاد قدرتمند و پیروزند. تو باید مرکزیت جامعه را حفظ کنی، یعنی شخص تو امروز مطرح نیست، آن چیزی که مطرح است بقا و آبروی جامعه اسلامی است که می بایست از گزند گسیختگی محفوظ بماند.^۷

در مورد دیگری که خلیفه دوم می خواست به جنگ روم برود، با امام علی (علیه السلام) مشورت کرد و حضرت او را بازداشت و فرمود: «انک متی تسرالی هذا العدو بنفسک فتلقهم فتنکب لا تکن للمسلمین کافهة دون اقصی بلادهم لیس بعدک مرجع یرجعون الیه»^۸

«تو اگر شخصاً به سوی دشمن حرکت کنی و شکست بخوری برای مسلمانان تا دور دست کشور اسلامی و مرزهای آن پناهی نمی ماند و دیگر بالاتر از تو مقامی نیست که بدان مراجعه کنند».*

در این خطبه امام علی (علیه السلام) همانند یک مشاور عالی و کارشناس نظامی سیاسی متبحر برای جامعه اسلامی دلسوزی کرده خالصانه نظر می دهد.^۹ به طور کلی اگر کسی از جریان سقیفه بنی ساعده بی خیر باشد احتمال نمی دهد این

* به تعبیری امام فرمودند: در شرایطی که مردم برگرد تو هستند، اگر کشته شدی، تضمینی نیست که فوراً برگرد امام جمع شوند و تا تعیین کسی که همدیف خلیفه باشد، جامعه با آشوب روبرو می شود.

همان کسی باشد که معتقد است پس از ارتحال پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به خلافت از هر کس اولی و احق است.^{۱۰}

این برخوردهای آگاهانه و عالمانه چشم تفرقه را کور و وحدت و انسجام جامعه اسلامی را رونق می‌بخشید و این حرکات بهترین سرمشق پیش روی ارادتمندان به حضرت علی (علیه السلام) می‌باشد.

والسلام

منابع و مآخذ

- ۱- نهج البلاغه، خطبه ۶۷ و ۷۴
- ۲- نهج البلاغه، کلام ۵
- ۳- نهج البلاغه، خطبه ۳
- ۴- نهج البلاغه، خطبه ۷۴
- ۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲
- ۶- سوره فاطر / آیه ی ۸
- ۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶
- ۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴
- ۹- نهج البلاغه، کلمات قصار
- ۱۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی